

درباره «جامعه»، «توسعه» و نقش «انسان‌های پیشرو»

محمدتقی جان‌محمدی

پژوهشگر مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

مشخصات کتاب‌شناختی این اثر:

جان‌محمدی، محمدتقی (۱۳۹۲). درباره «جامعه»، «توسعه» و نقش «انسان‌های پیشرو»، جستارهای مبین (نشریه الکترونیکی مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین)، سال نخست، جستار شماره ۱۸. نشانی دسترسی اینترنتی:

<http://jostar.mrsi.ir/Vol.1/jostar18.pdf>

مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

<http://www.mrsi.ir>

Email: mrsi@chmail.ir

نشریه الکترونیکی «جستارهای مبین»، به طور خاص برای انتشار بخشی از تأملات و تحقیقات پژوهشگران رویکرد «توسعه تعالی‌بخش» انتشار می‌یابد؛ ولی موضوع عام این نشریه «مسئله توسعه» است؛ و آثار تألیفی و ترجمه‌ای که با رویکردهای مختلف در موضوع توسعه به نگارش درآمده‌اند نیز در آن منتشر می‌شود. برای دسترسی به مقالات نشریه الکترونیکی «جستارهای مبین» به سایت این نشریه مراجعه کنید.

<http://www.jostar.mrsi.ir>

Email: mobin.jostar@chmail.ir

مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

«جستارهای مبین»؛ سال نخست، جستار شماره ۱۸

تاریخ انتشار: ۱۳۹۲/۵/۳۱

ISSN 2345-2382

درباره‌ی «جامعه»، «توسعه» و نقش «انسان‌های پیشرو»

محمدتقی جان‌محمدی

این مطلب نخست با تحلیل منطقی شکل‌گیری جامعه‌ی بشری، استدلال موجزی را ترتیب می‌دهد تا نشان دهد، مفهوم «توسعه» و طلب آن چگونه در جامعه شکل می‌گیرد. سپس با تحلیلی انضمامی نشان می‌دهد که «توسعه» منوط به ایجاد «سازمان توسعه‌گر» توسط «انسان‌های پیشرو» است. در ادامه، ضرورت حضور «انسان‌های پیشرو» در متن تحولات توسعه‌ای و همچنین ویژگی‌ها و نقش بی‌بدیل ایشان برای تحقق «توسعه» تشریح شده است.

همان بحث در دنیای واقعی خواهد بود. در ادامه تبیین خواهد شد که الزامات توسعه، از جمله تشکیل «سازمان توسعه‌گر» به عنوان عامل توسعه، فراهم نخواهد شد مگر با حضور فعالانه‌ی «انسان‌های پیشرو».

بخش نخست: تحلیل انتزاعی

جامعه چگونه شکل می‌گیرد؟

اگر شکل‌گیری جامعه در نقطه‌ی اولیه را

در فضای انتزاعی تصور کنیم، بی‌تردید نمی‌توان

مسئله‌ی اساسی این مطلب بر موضوع «توسعه» و چگونگی پدیدار شدن آن در جامعه استوار است. نگارنده در این مطلب قصد دارد با تکیه بر تشریح مفهوم توسعه و اینکه اساساً این مفهوم چگونه مفهومی بوده و ناظر بر چه نحو واقعیتی است، ابتدا به چگونگی شکل‌گیری مفهوم توسعه در جامعه و در ذهن انسان پرداخته و سپس چگونگی تحقق آن را تشریح کند. این کار در دو بخش انجام می‌شود که بخش نخست، عمدتاً بحثی انتزاعی است و بخش دوم، تجدید



باید به این واقعیت نیز توجه داشته باشیم که انسان‌ها در جستجوی بهبود فردی به زندگی در اجتماع تن می‌دهند؛ یعنی برای رسیدن به مزایای فردی، خود را در قالب‌های اجتماعی مقید می‌سازند. بنابراین در جامعه ضوابطی شکل می‌گیرد که فراتر از خواست تک‌تک افراد بوده و «نظام‌بخش» جامعه است. می‌توان گفت که قوام این جامعه در جستجوی «بهبود زندگی فردی» و نظام آن در «ضوابط اجتماعی» است. به عبارت دیگر مؤلفه‌ی «بهبود زندگی فردی» نقش عاملیت در شکل‌گیری جامعه را ایفا می‌کند (یعنی اگر این عامل مورد خدشه قرار گیرد، نفس تشکیل اجتماع زیر سؤال خواهد رفت و دیگر دلیلی بر تشکیل و بقای اجتماع وجود نخواهد داشت). در عین حال تحقق این بهبود منوط به آن است که جامعه در قالب ضوابطی صورت یافته و افراد در چارچوب آن قرار گیرند. قاعدتاً این ضوابط و قوانین و صورت‌بندی، نباید به هدف اصلی و قوام جامعه که همانا «بهبود زندگی فردی» است خللی وارد سازد.^۱

بهبود و توسعه

اگر مؤلفه‌ی «بهبود» را علت قوام‌بخش تشکیل جامعه بدانیم، آنگاه باید بپذیریم که انسان فی‌نفسه دارای ویژگی «تمایل به بهبود» است. یعنی این گرایش به بهبود - که در نظریات مختلف اسامی‌ای چون توسعه، پیشرفت، ارتقا و ... برای آن به کار می‌برند- ذاتی انسان است، زیرا

دلایل تشکیل آن، یعنی پیوستن افراد به یکدیگر در ترتیب دادن روابط متقابل و زندگی جمعی را چیزی غیر از دو مفهوم زیر یافت:

۱- اینکه افراد به این نتیجه می‌رسند که زندگی جمعی برای ایشان دارای مزایایی است که منجر به بهبود وضع زندگی فردی‌شان می‌شود؛ بنابراین به زندگی در کنار یکدیگر بر اساس قواعدی تن می‌دهند که حتی ممکن است در بعضی وجوه مایه‌ی کاهش مزایا و خودخواهی‌های آن‌ها شود؛ ولی به رغم این واقعیت، زندگی جمعی برای ایشان به طور کلی امری مطلوب به شمار می‌رود.

۲- اینکه اساساً افراد فی‌نفسه جمع‌گرایند، یعنی از زندگی فردی گریزان‌اند.

از بین این دو دلیل، در اینجا تمرکز ما بر دلیل نخست خواهد بود؛ چرا که اولاً دلیل دوم از حوزه‌ی بحث ما خارج است، ثانیاً، گرایش فی‌نفسه به زندگی جمعی نیز به نظر می‌رسد خود به مسئله‌ی اول بازمی‌گردد. یعنی گرایش انسان‌ها به زندگی جمعی به دلیل آن است که در جمع مزایایی نهفته است که در حالت فردیت موجود نیست. بنابراین می‌توان گفت انسان‌ها فی‌نفسه گرایش به تشکیل جامعه دارند، چون می‌یابند که زندگی جمعی باعث بهبود در زندگی فردی می‌شود. این نکته که «بهبود در زندگی فردی» عامل تشکیل اجتماع توسط انسان‌هاست، برای مقصود ما در این مطلب بسیار حائز اهمیت است.

۱. البته در اینجا همیشه برای ترک جامعه بحث مبادله بین منافع و عدم‌مزیت‌ها برای انسان وجود دارد.



خلاصه آنکه، مشاهده می‌شود مفهوم و واقعیت «توسعه» ناشی از مفهوم و واقعیت «بهبود فردی» بوده و البته در مرتبه‌ای بالاتر، واقعیت و مفهومی اجتماعی است. یعنی توسعه را بدون لحاظ «اجتماع» حتی نمی‌توان فهمید، چه رسد به آنکه بتوان به آن نائل شد.

توسعه چگونه تحقق می‌یابد؟

انسان‌ها وقتی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، بهبود را درمی‌یابند و زندگی اجتماعی را از زندگی فردی مناسب‌تر تشخیص می‌دهند. وقتی که زندگی اجتماعی شکل گرفت، افراد در ذهن و اندیشه‌ی خود و یا در سایر اجتماعات، مرجع مقایسه‌ای برای وضعیت بهبودیافتگی تشخیص می‌دهند. به عبارت دیگر، افراد جامعه جوامع دیگری را می‌بینند که به نحو متمایزی از آن‌ها زندگی می‌کنند و کیفیت زندگی ایشان با آن‌ها متفاوت است؛ و یا اینکه افراد جامعه بدون آنکه جوامع دیگری را مشاهده کنند در ذهن خویش انواع مختلف کیفیات زندگی را تصور کرده و مرجع مقایسه‌ای ذهنی برای کیفیت زندگی فعلی و کیفیات‌های ممکن (که در ذهن دارند) به وجود می‌آورند. اگر این کیفیات ذهنی تحقیقشان ممکن باشد (و یا پیش‌تر در موقعیت زمانی و مکانی دیگری فعلیت یافته باشند)، آنگاه به دلیل وجود گرایش و میل ذاتی انسان به بهبود، تمایل و گرایشی در ایشان ایجاد خواهد شد تا آن کیفیت مطلوب را به دست آورند.

همین امر منجر به تشکیل جامعه می‌شود.^۱ به دلیل وجود ویژگی «بهبود» در ذات انسان، «بهبود خود گرایش به بهبود دارد»؛ یعنی انسان تمایل دارد گرایش‌های درونی خود را به عالی‌ترین درجه برساند. البته این امر «بالقوه» است و وقتی «بالفعل» می‌شود که مقایسه امکان‌پذیر شود. برای این کار، وجود مرجع مقایسه‌ی بالفعل خارجی لزومی ندارد و می‌توان از مرجع مقایسه‌ی ذهنی بهره گرفت.

بنابراین از آنجا که انسان شرایط بهتر و عالی‌تر را در خارج و یا در ذهن خود می‌یابد، در صدد تحقق آن شرایط نیز خواهد بود و تمایل به دستیابی سریع‌تر نیز در وی هست. وقتی که گرایش انسان اجتماعی به تحقق شرایط بهتر ظهور می‌یابد، مفهوم امکانی توسعه نیز شکل می‌گیرد. پس توسعه به چند اصل وابسته است:

- ۱- وجود شرایط ممکن بهتر
 - ۲- میل و گرایش انسان به بهبود و کمال‌طلبی
 - ۳- خواست برای تحقق آن شرایط ممکن
 - ۴- اراده، به مثابه عنصری مضاعف بر شرایط فعلی و مضاعف بر روند حرکت معمول جامعه، برای تحقق آن وضع. این عنصر مضاعف، مفهوم «سرعت» را ایجاد می‌کند.
- مؤلفه‌ی تحلیلی «سرعت»، گویای تلاش جامعه است تا وضع بهتر زودتر از حرکت معمول تحقق یابد و یا اساساً در مؤلفه‌های موجود حرکت اجتماع برای امکان تحقق آن وضع مطلوب، تغییر بنیادی رخ دهد.

۱. و می‌بینیم که در واقعیت، جامعه امری تحقق‌یافته است، پس خواست «بهبود» ذاتی انسان مدنی است.

معمول فراتر است؛ زیرا سرعت که از حرکت انتزاع می‌شود، نیازمند محرکی است و محرک معمولی جامعه همان سرعت و روند حرکت پیشین را محقق خواهد ساخت. حال آنکه برای روند جدید و سرعت بالاتر، محرک باید قوی‌تر باشد. لذا لازم است در افراد خواست جدیدی که قدرت و نیروی بالاتری را داراست ایجاد شود.

تا اینجا از دو مفهوم «سرعت» و «خواست مضاعف افراد جامعه» برای تحقق آن کیفیت بالاتر سخن گفتیم؛ اما باید توجه داشت که این دو به تنهایی نمی‌تواند باعث تحقق آن کیفیت بالاتر شود؛ زیرا تضمینی برای اینکه این خواست‌های مضاعف افراد بدون تزامم، اصطکاک و هم‌پوشانی به آن نتیجه‌ی مطلوب منجر شود، وجود ندارد (هر چند که امکان آن را نمی‌توان رد کرد). پس ضروری است در اینجا عنصری که تا حدود زیادی بتواند چنین تضمینی را به وجود آورد معرفی کنیم. این عنصر باید واجد ویژگی‌هایی باشد که تزامم، اصطکاک، و هم‌پوشانی‌ها را رفع کرده و هماهنگ‌کننده و هم‌افزاینده‌ی خواست‌های افراد برای تحقق وضع مطلوب شود؛ و البته مهم‌تر از همه‌ی این‌ها بتواند خواست‌های مضاعف را در افراد جامعه بالفعل کند، یعنی اراده برای توسعه را در آن‌ها محقق سازد.

سازمان‌ها به مثابه اجتماعات اعتباری

چنین عنصری از یک طرف باید واجد ویژگی‌های اجتماعی باشد، یعنی مبتنی بر اجتماع شکل گرفته باشد، و از طرف دیگر وجود افراد

تمایل به وجود آمده در افراد مسئله‌ای است که تحقق آن نیازمند ایجاد تغییراتی در روند موجود است. توضیح آنکه، گفته شد صرف تشکیل اجتماع، متضمن بهبود در زندگی افراد است و به همین دلیل افراد، زندگی در اجتماع را ترجیح می‌دهند. با تشکیل اجتماع، حرکتی مبتنی بر بهبود در جامعه شکل می‌گیرد که دارای روند و سرعتی طبیعی است. اما وقتی افراد، کیفیت زندگی موجود خود را با کیفیت ممکن بالاتر (خواه کیفیت از پیش تحقق یافته و خواه کیفیت ممکن ذهنی) مقایسه می‌کنند و گرایش به حرکت به سمت آن کیفیت ممکن برایشان به وجود می‌آید، قاعدتاً از روند و سرعت حرکت جامعه‌ی خویش عدم رضایت خواهند داشت و لذا برای تحقق آن کیفیت بالاتر، لزوم ایجاد تغییراتی در روند حرکت و سرعت جامعه را تشخیص خواهند داد.

توسعه امری است که فی‌نفسه مفهوم «حرکت» در آن نهفته است. زمانی که برای امر متحرک منشأ مقایسه‌ای پیدا شود، آنگاه مفهوم «سرعت» در مقایسه‌ی آن دو قابل استنباط است. یعنی در مقام مقایسه و دقت در نحوه‌ی حرکت، مفهوم «سرعت» و «کندی» قابل فهم است. پس با لحاظ موضوع «مرجع مقایسه» و نیز وجود ضمنی «حرکت» در مفهوم بهبود، با مفهوم جدیدی به نام «سرعت» مواجه خواهیم شد.

«سرعت» یکی از ویژگی‌های تحقق حرکت به سمت کیفیت بالاتر خواهد بود. برای دستیابی به این سرعت، لازم است افراد جامعه در خود خواستی را پدید آورند که از شرایط



در درون زندگی اجتماعی شکل می‌گیرد،^۲ مفهومی اجتماعی است، اما این مفهوم اجتماعی به گونه‌ای است که در واقعیت «بالفعل» نخواهد شد مگر آنکه افراد جامعه آن را بخواهند. پس در اینجا شکافی بین اجتماع و فرد وجود دارد که این شکاف از طریق تشکیل سازمان‌هایی که نقششان شکل‌دهی به این خواست و بالفعل کردن آن‌هاست امکان‌پذیر خواهد بود.

بر اساس تحلیل‌های فوق می‌توان گفت توسعه مفهومی اجتماعی است که اساساً در بطن جامعه شکل می‌گیرد و با سه نوع موجود سروکار می‌یابد: اول «فرد» که در جامعه زندگی می‌کند، دوم «جامعه» که افراد را در بر گرفته است و سوم «سازمان‌ها» و گروه‌هایی که به قصد تحقق «خواست توسعه» تشکیل شده‌اند.

بخش دوم: تجدید بحث در دنیای واقعی
در بخش قبل بحثی انتزاعی-منطقی درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری جامعه و پدید آمدن مفهوم و معنای «توسعه» در بطن آن و نیز عناصر سه‌گانه‌ی توسعه ارائه شد. نگارنده در این بخش از مقاله، بنا دارد تا حدی از دنیای انتزاعی فاصله گرفته و بحث را به دنیای واقعی منتقل کند. در اینجا تلاش خواهد شد، همان عناصر شناخته‌شده و مفاهیم تشریحی در بخش قبل با رویکردی انضمامی تبیین و هویت‌بخشی شوند. همان‌طور که تبیین شد، انسان موجودی

در آن بارز باشد. به تعبیر دیگر باید پلی از فرد به جامعه وجود داشته باشد تا خواست افراد را به خواست اجتماع گره زده و هماهنگ سازد.^۱ بنابراین ما با تشکیل گروه‌ها و اجتماعات کوچکی مواجه‌ایم که در عین اینکه ویژگی جمعی دارند، زیرگروه جامعه بوده و چندان گسترده نیستند که قابلیت شناسایی افراد عضو خود را نداشته و یا نسبت به آن‌ها التفات نداشته باشند. ما از این اجتماعات و گروه‌ها به عنوان «سازمان» یاد می‌کنیم؛ زیرا قاعدتاً این گروه‌ها باید ویژگی سازمان‌یافتگی توسط انسان‌ها را واجد باشند. این گروه‌ها ساخته‌ی انسان‌ها هستند و به طور طبیعی شکل نمی‌گیرند، بلکه معطوف به قرارداد آگاهانه‌ی افراد هستند که در هر لحظه به صورت بالفعل، قابلیت از بین رفتن نیز دارند (درحالی‌که جامعه‌ی کل، چنین ویژگی‌ای ندارد. یعنی به راحتی و با از بین رفتن قراردادها از بین نمی‌رود؛ شاید تغییر شکل دهد اما به راحتی از بین نمی‌رود). بنابراین برای تحقق آن کیفیت مطلوب و برتر، سازمان‌هایی باید شکل گیرند که خواست‌های مضاعف افراد را به فعلیت رسانده و ضمن هماهنگ کردن و صورت‌بندی این خواست‌ها، اراده‌ی فردی را به اراده‌ی جمعی بالفعل تبدیل کنند.

وجود سازمان‌های مزبور از جنبه‌ی دیگری نیز قابل‌اثبات است و آن اینکه: اساساً مفهوم توسعه به دلیل آنکه با فرض «مرجع مقایسه» و

۱. این جریان باید معکوس نیز باشد یعنی خواست‌های اجتماع را به فرد منتقل سازد.

۲. یعنی اگر زندگی جمعی را مفروض ندانیم اساساً بهبود و توسعه غیرقابل فهم است.



مطلوب مورد توجه قرار گیرد. حرکت به سمت وضعیت مطلوب و یا بهتر برای جامعه، همان «توسعه» است. اما این توسعه چگونه محقق می‌شود؟

برای هرگونه حرکتی، محرکی لازم است. حرکت جامعه به سمت وضع بهتر (یعنی توسعه) نیز نیازمند محرک است. این محرک چگونه قابل دستیابی است؟

جامعه موجودی است که از افراد تشکیل می‌شود، بنابراین افراد جامعه را می‌توان اجزای جامعه دانست. این اجزاء به لحاظ خصوصیات کاملاً مشابه یکدیگرند؛ و از نظر عضویت در اجتماع و نقشی که در تشکیل اجتماع دارند با یکدیگر برابرند.^۲ بنابراین حرکت در اجتماع مستلزم حرکت در اجزای جامعه نیز هست و چون اعضای جامعه، یعنی افراد، کاملاً مشابه و برابرند و از حیث تشکیل دادن اجتماع عناصر یکسان‌اند، لذا توسعه‌ی چنین جامعه‌ای نیازمند آن است که همه‌ی افراد آن جامعه در این حرکت سهیم باشند. هر چه سهم افراد در این حرکت کمتر و ضعیف‌تر باشد، سرعت و کیفیت حرکت نیز ضعیف‌تر خواهد بود.

از آنجا که کلیت جامعه، از جمعیت یافتن افراد معنی می‌یابد، لذا هرگونه تغییر و حرکت و فرآیندی در جامعه نیز، از «مشارکت» افراد معنی خواهد یافت. چگونه می‌توان برای جامعه تغییری متصور بود بدون آنکه افراد جامعه را در

است که به بهتر شدن وضعیت زندگی خود گرایش شدید دارد. می‌توان گفت «گرایش به بهبود» که در تعبیری می‌توان آن را «کمال‌طلبی» نامید در ذات انسان نهفته است. اما فارغ از جنبه‌های فردی این ویژگی انسان‌ها، واضح است که انسان موجودی است که در جامعه زندگی می‌کند و چه بسا بدون وجود جامعه، کمال و مفهوم وضع بهتر برای او معنا نمی‌یافت. ضمن آنکه افراد به دلیل آنکه عضو جامعه‌ی خاصی هستند، لذا محکوم ضوابط، قوانین، فرهنگ و سنن آن جامعه‌اند؛ به این موارد می‌توان فهرستی نظیر توانایی‌های افراد دیگر، نوع حکومت‌های سیاسی، امکانات محیطی و ... را نیز اضافه کرد. پس انسان را می‌توان موجودی دانست که کمال‌طلب است و وضع «بهتر» را بر وضع موجود خود ترجیح می‌دهد.^۱ اما در این ترجیح، مقید به حدود و شرایط اجتماع خود است. از این رو بسیاری از چیزهایی که فرد خواهان آن است (برای وضع بهتر) بدون تناسب آن با جامعه قابل تحقق نیست. زندگی مطلوب افراد جامعه و حرکت به سوی وضعیت بهتر برای ایشان منوط به وجود اجتماعی است که واجد ویژگی‌هایی باشد که اولاً این حرکت را امکان‌پذیر سازد و ثانیاً در تحقق آن نقشی فعال داشته باشد. طرح این مسئله از آن‌روست که فرد بدون ارتباط و تعامل با جامعه اساساً مفهوم «وضع بهتر» را نخواهد یافت. پس ضروری است بحث جامعه‌ی

۱. مفهوم «بهتر» در اینجا مسئله‌ای ارزشی و هنجاری است که خود بحثی درازدامن می‌طلبد.

۲. در فرآیند تقسیم کار، نقش‌ها و خصوصیات آنها متفاوت می‌شود، ولی این امر در حال حاضر موضوع بحث ما نیست.



که به تبع آن جهت و نحوه‌ی حرکت نیز متفاوت خواهد شد. پس چند مسئله وجود خواهد داشت: نخست، معنای توسعه و هدف آن (یعنی زندگی بهتر) و دوم، نحوه‌ی ساماندهی افراد مختلف با گرایش‌های مختلف در جهت هدف و معنای خاص و واحد.

مسئله‌ی حائز اهمیت آنکه، معمولاً افراد جامعه برای زندگی بهتر «خواست فردی» دارند، ولی این خواست به دلیل آنکه باید در بستر اجتماعی خود به ظهور برسد و چنین امری از عهده‌ی فرد خارج است، لذا به فعلیتی که منجر به عمل و تحقق حرکتی شود نمی‌انجامد. پس چاره‌ی کار چیست؟

ما اکنون با وضعیتی مواجه‌ایم که در آن اولاً وجود خواست افراد برای زندگی بهتر ضروری است و ثانیاً در زمان به وجود آمدن، این خواست باید به ظهور اجتماعی برسد؛ ولی بستر این ظهور اجتماعی در جامعه وجود ندارد.^۱ این مشکل چگونه قابل حل است؟

در چنین وضعیتی لازم است نهادهایی متولی امر مشارکت و هدایت خواست افراد و پیشبرد امور شوند. این نهاد و سازمان‌ها محل ظهور خواست افراد برای زندگی بهتر خواهند بود و از این طریق این خواست را فعلیت بخشیده و منجر به اراده و عمل خواهند شد.

اما در اینجا سؤال مهمی پدیدار می‌شود: در

آن تغییر به نحوی از انحاء فاقد «مشارکت» دانست؟^۱

اساساً جامعه مفهومی است که مفهوم «مشارکت» را در ضمن خود دارد. تشکیل و بقای جامعه فی‌نفسه مستلزم «مشارکت» افراد جامعه در فعل یا افعال معین است. از همین روست که افعال و سنت‌هایی که افراد جامعه از مشارکت و اعمال نقش در آن‌ها سر باز می‌زنند در مرور زمان و به نسبت کاهش فعالیت افراد در آن‌ها به عنوان افعال و سنن قدیمی و بعضاً بی‌ارزش کنار گذاشته می‌شوند (می‌توان برای این مورد مثال‌های بی‌شماری شاهد آورد).

پس مشارکت مفهومی است که با مفهوم جامعه پیوندی وثیق و ذاتی دارد. هر تغییر و حرکت معطوف به آگاهی و اراده، مستلزم مشارکت افراد جامعه است. بنابراین می‌توان گفت توسعه نیز امری است که لاجرم «مشارکت» افراد در آن امری ضروری است (بین میزان مشارکت و سرعت و کیفیت حرکت رابطه‌ای مستقیم وجود دارد).

برای توسعه‌ی جامعه، افراد و اعضای جامعه باید در آن مشارکت داشته باشند. اما این مشارکت زمانی خواهد توانست نتیجه‌بخش باشد که کاملاً جهت، هدف و نحوه‌ی آن مشخص شود. حال آنکه در جامعه برای مفهوم توسعه می‌توان تعاریف و اهداف مختلفی مشاهده کرد

۱. میزان مشارکت امری نسبی است و ممکن است صد درصد نباشد. ولی رابطه‌ای مستقیم بین این میزان و سرعت و روند تغییر و حرکت وجود دارد.

۲. بحث ما در مورد جامعه‌ای است که فاقد چنین فرایندی است اگر نه اساساً بحث و صورت مسئله‌ای وجود نداشت.

جهت توسعه هستند، اقدام به نهادسازی و در مرحله‌ی عملیاتی اقدام به تشکیل سازمان‌های متولی توسعه می‌کنند که این سازمان‌ها در قالب ضوابط و قواعد تعریف شده برای خود، زمینه‌ی فعلیت یافتن خواست توسعه در بین افراد و سپس مشارکت افراد در جهت بالفعل کردن اراده و عمل را صورت می‌بخشند.

این سازمان‌ها که می‌توان آن‌ها را «سازمان توسعه‌گر» نامید، علاوه بر وظایف فوق، وظیفه‌ی مهمی نیز برایشان قابل تصور است: این سازمان‌ها قابلیت دارند که خواست توسعه را در بین افرادی از جامعه که التفات چندانی به توسعه و زندگی بهتر ندارند گسترش دهند. یا اینکه ممکن است توسعه و جهت حرکت و زندگی مطلوب را بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای خاصی تعریف و هویت‌بخشی کرده و به افراد جامعه القاء کنند. این کار در صورتی که مبتنی بر ارزش‌های مشترک افراد جامعه و واقعیات اجتماعی بوده و با شرایط زندگی مادی و معنوی افراد سازگار باشد، موفق خواهد بود.^۱

سازمان‌های یادشده که متولی توسعه خواهند بود، بی‌شک به دلیل آنکه زیرمجموعه‌ای از جامعه محسوب می‌شوند که گروهی از افراد و اراده‌های عضو جامعه‌ی بزرگ را تحت جمعیت خود درآورده است، حوزه‌ی اثر، نفوذ و عمل محدودی نیز خواهد داشت؛ هر چند که از کل اجتماع تأثیر پذیرفته و بر کل اجتماع نیز تأثیر می‌گذارند، ولی این تأثیر و

جامعه‌ای که مسئله‌ی توسعه برای آن مطرح است آیا چنین نهاد و سازمانی خودبه‌خود به وجود خواهد آمد؟ قطعاً پاسخ منفی است. اگر چنین بود مسئله‌ی توسعه اساساً به عنوان یک مسئله مورد بحث و توجه نبود. برای ایجاد چنین نهادها و سازمان‌هایی باید متولیانی وجود داشته باشند.

این متولیان را می‌توان به دو گروه منتسب دانست: اول، دولت حاکم بر جامعه که اراده‌ی تشکیل چنین نهادهایی را دارد و دوم، افرادی از جامعه که خواست تغییر در درون ایشان به قدری قدرتمند بوده و به نحوی است که به آگاهی در خصوص روند و چگونگی توسعه رسیده‌اند و اراده‌ی تشکیل نهادهایی که متولی توسعه باشند را در خود ایجاد کرده‌اند. این افراد که به صورت خاص و انگشت‌شمار ممکن است در جوامع وجود داشته باشند «افراد پیشرو» و واجد خصوصیت «رهبری» اجتماعی‌اند. از بین این دو گروه، اینکه کدامیک در تشکیل چنین نهادهایی و رسیدن به اهداف موفق‌تر خواهند بود امری تجربی و بسته به شرایط مختلف جامعه و صلاحیت دولت و توانمندی‌های «افراد پیشرو» است. (در حال حاضر ما گزینه دولت را کنار می‌گذاریم).

بنابراین می‌توان در صحنه‌ی واقعی جامعه گفت: در جامعه، افراد پیشرو که نسبت به روند و نحوه‌ی شکل‌گیری توسعه و زندگی مطلوب آگاهی داشته و حائز توانایی رهبری، هدایت، هماهنگی و فعلیت‌بخشی به خواست افراد در

۱. فعلاً بحث بر سر درستی و نادرستی نیست بلکه بحث بر سر سازگاری است.

باشند؟ ثانیاً، این سازمان‌های توسعه‌گر باید مبتنی بر چه قواعد و اصولی کار کنند و نحوه‌ی ارتباطشان با افراد و جامعه چگونه باشد؛ ثالثاً، اهداف و زندگی مطلوب چگونه برای این سازمان‌ها تعریف شود و عملیات مورد نظر برای آن‌ها برای نیل به هدف چه باشد؛ بخش بعد به طور اجمالی به این مسائل می‌پردازد.

انسان‌های پیشرو و مسئله‌ی توسعه اشاره شد که سازمان‌ها و نهادهایی که متولی تحقق و فعلیت خواست توسعه در جامعه می‌شوند انسان‌های پیشروی‌اند که واجد توانایی و ظرفیت انجام چنین مسئولیتی هستند. انسان‌های پیشرو واجد ویژگی راهبری، تحلیل‌گری، خلاقیت، تولید و ابداع و نظایر این ویژگی‌ها هستند. در این میان وقتی که تمام ویژگی‌های انسان‌های پیشرو را ملاحظه می‌کنیم، وجوه ارزشی و هنجاری در آن بسیار نمایان است. ویژگی‌های افراد پیشرو بعضاً ممکن است با ویژگی‌های برخی دیگر از افراد جامعه مشترک باشد، اما آنچه که باعث تمایز ایشان می‌شود ویژگی‌های هنجاری مسلط بر خصوصیات افراد پیشرو است. «راهبری»، خصوصیت یک انسان پیشرو است، ولی این راهبری وجهی مثبت در راستای هدفی مثبت است و مثبت و منفی بودن، امری هنجاری و ارزشی است که جامعه آن را تأیید و یا رد

تأثرات بسته به دوری و نزدیکی به مرکز نهاد، دارای ضعف و قوت است. پس می‌توان تنها حوزه‌ی تعریف‌شده برای حوزه‌ی نفوذ را برای آن در نظر گرفت. می‌توان گفت این سازمان‌ها و نهادها به دلیل محدودیت، قادر به عملیات در گروه‌های کوچک‌تر از جامعه‌ی کل بوده و به عنوان زیرگروه جامعه کار خواهند کرد.^۱

عملیات و کارکرد این نهادها و سازمان‌ها از مرکز دایره شروع و به صورت زنجیروار به سایر نقاط سرایت می‌یابد. در واقع به دلیل زنجیروار بودن اجتماع و تأثیر و تأثرات، این سازمان‌ها عملی را در محدوده‌ای انجام می‌دهند، ولی این عمل اثرات خود را به فراتر از آن محدوده نیز منتقل می‌کند، که این اولاً به دلیل قاعده‌ی انتقال اثرات است و ثانیاً به دلیل قاعده‌ی جذب افراد و گسترش محدوده در طول زمان. اما در هر حال لازم است چنین نهادهایی به تعداد کافی در یک جامعه وجود داشته باشند تا اثرات به همی محدوده‌های اجتماعی سرایت یافته و تقسیم کار و تنوع نیز (بسته به مسائل مختلف) به وجود آید. در مورد اینکه چگونه می‌توان اثرات این سازمان‌ها را به یک محدوده‌ی خاص منحصر نکرد، توجه به حلقه‌های اجتماعی در برنامه‌ریزی‌های سازمان حائز اهمیت است.

اما اکنون باید به این مسائل پرداخت که: اولاً، افراد تشکیل‌دهنده‌ی چنین سازمان‌هایی واجد چه خصوصیتی هستند و چگونه باید

۱. اینکه این زیرگروه به لحاظ مکانی، قومی، زبانی و یا فرهنگی و سیاسی و ... مشخص شود امری است که نیازمند بحث مستقلی است.



دارد. البته این فراروی، فراروی مبنایی نیست، بلکه فراروی از آن چیزی است که نهایت حرکت به همان مبانی باز خواهد گشت.

در خصوص مثال فوق نکته‌ای را نباید از نظر دور داشت و آن اینکه معمولاً جوامع، یک‌قطبی نیستند، ویژگی تعامل‌پذیری جوامع و انعطاف انسان‌ها باعث می‌شود با یک تدریج زمانی، قطب‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مختلفی در جامعه شکل بگیرد و در نتیجه‌ی آن انسان‌هایی با قالب‌های فرهنگی مختلف پدید آیند (هر چند که هیچ‌گاه وجود مشترکات بین افراد منتفی نخواهد شد). انسان پیشرو نیز انسانی است تحت فرهنگی که به آن متعلق است و قاعداً، هم به آن فرهنگ علاقمند و هم برای آن وجوهی از حقانیت را قائل است. همین فرهنگ است که به او القاء می‌کند راهبری یعنی چه و کدام جنبه ابداع است و کدام هدف مقصد حرکت صحیح به شمار می‌آید.

در جامعه‌ای مانند ایران که می‌توان در آن فرهنگ‌های مختلفی را یافت، انسان‌های مختلفی تحت این فرهنگ‌ها شکل گرفته و ظهور می‌یابند. این انسان‌ها در هر یک از خرده‌فرهنگ‌های متعلق به جغرافیای فرهنگی ایران واجد تفاوت‌هایی خواهند بود؛ و البته واجد مشترکاتی. مثلاً می‌توان تصور کرد که کسانی به شدت تعلقات مذهبی داشته و کسان دیگری تعلقاتی نسبتاً ضعیف‌تر و یا ...^۱ ذکر این نکته لازم است که نگارنده بین

می‌کند.

خلاصه آنکه ما برای انسان‌های پیشرو خصوصیتی برمی‌شماریم که این خصوصیات عمدتاً حاکی از یک ظرف و صورت است؛ محتوای این ظرف امری است ارزشی و هنجاری. ارزش‌ها و هنجارها، اموری وابسته به انسان و به معنای کامل‌تر وابسته به فرهنگ انسانی است. خلاقیت، تولید، ابداع، راهبری و امثالهم ظرف‌هایی‌اند که لزوماً محکوم به محتوایی خواهند بود که این محتوا کاملاً ویژگی ارزشی و هنجاری دارد. برخی از این ویژگی‌ها ممکن است خواص و مشترکات جهانی به شمار آیند و میان همه‌ی انسان‌ها مورد توافق و قبول باشد، ولی برخی دیگر ممکن است وابسته به ویژگی‌های ملی و بومی جوامع خاص باشد.

انسان پیشرو نیز مانند هر انسان دیگری در بطن جامعه‌ای به دنیا آمده و شکل می‌گیرد و عادات، رفتارها و حتی افکار او تحت تأثیر یک جامعه‌ی خاص قالب می‌یابد. بنابراین کاملاً موجه خواهد بود که این انسان ابداعات، خلاقیت‌ها و راهبردهایش قالبی خاص بیابد.

به طور مثال انسان پیشرو در جامعه‌ای نظیر ایران تحت فرهنگ، زبان، سیاست و اقتصادیات حاکم بر جامعه‌ی ایران شکل یافته و قالب می‌گیرد. اما تفاوت انسان پیشروی ایرانی با شهروند معمولی ایرانی در آن است که شهروند معمولی در آن قالب زندگی می‌کند، ولی انسان پیشرو قدرت نقد، تحلیل و فراروی از آن را نیز

۱. روشن است که بحث ما فعلاً ناظر بر اکثریت و اقلیت نیست.



خود همراه کرده و آن وضع مطلوب را محقق کند.

انسان پیشرو همان کسی است که از او با عنوان ایجادکننده‌ی نهادها و سازمان‌های متولی توسعه یاد کردیم. یعنی انسان پیشرو در مرحله‌ای از حیات فرهنگی و اجتماعی خود، شرایط را مناسب تشخیص می‌دهد و یا نیاز به وجود سازمانی برای تحقق اهداف خود را ضروری می‌یابد.^۲

روشن است که سازمان و نهادی که انسان پیشرو برای تحقق آن تلاش می‌کند واجد همان ویژگی‌هایی خواهد بود که این انسان با آنها قالب یافته و در نتیجه‌ی نقد و تحلیل خود نسبت به صحت و دقت آن‌ها برای رسیدن به زندگی مطلوب باور یافته است. اساساً منطقی نخواهد بود که فرض کنیم سازمانی که توسط انسان‌های پیشرو تأسیس و بنیان می‌یابد ویژگی‌هایی غیر از آنچه که این انسان‌ها دارای آن‌اند و به دنبال آن‌اند، پیدا کند. سازمان آینده‌ی خواست انسان پیشرو است.

آنچه تا اینجا مشخص شد اینکه انسان‌های پیشرو برای تحقق خواست بهبود، سازمان‌ها و نهادهایی را شکل می‌دهند که اهداف و ضوابط

«انسان‌های پیشرو» و «انسان‌های خاص» تمایز قائل است. «انسان‌های خاص» شامل افراد نابغه، متفکرین طراز اول، مصلحان و امثال ایشان‌اند؛ ولی انسان پیشرو، انسانی است که در بطن یک فرهنگ مشخص تربیت شده، قالب‌های آن فرهنگ را می‌یابد و با نقد و تحلیل، راه‌های بهبود زندگی خود و افراد دیگر را در قالب آن فرهنگ پی‌ریزی می‌کند. بنابراین انسان پیشرو، شخص ثالث در هیچ جامعه‌ای نیست؛ حال آنکه «انسان‌های خاص» عموماً اشخاص ثالث نسبت به جامعه‌ی خود و یا حداقل بی‌تفاوت به جریان‌ات روزمره‌ی اجتماع خود هستند.^۱

انسان پیشرو قالب فرهنگی و اجتماعی خود را می‌فهمد، سپس آن را تحلیل می‌کند و حتی در قالب آن رفتار و فکر خود را سامان می‌دهد و سپس به نقادی آن در قالب آنچه که اصالت آن فرهنگ می‌داند می‌پردازد. در نتیجه‌ی نقد خود، اهدافی را اصیل تشخیص داده و در قالب آنچه که مبانی فرهنگی خویش و جامعه‌ی خویش می‌داند، برای دستیابی به زندگی مطلوب و بهبود در زندگی، مسیرهایی را طراحی و در صدد تحقق آن برمی‌آید و در این راه به فعالیت، آموزش و تبلیغ نیز دست می‌زند تا دیگران را با

۱. انسان دارای این قابلیت است که هر دو گونه ویژگی را با هم داشته باشد. تمایز میان این دو گونه، تمایز دو حیثیت است؛ و به معنای آن نیست که نتوان مصادیقی از افراد را پیدا کرد که موصوف به هر دو حیث باشند. مثلاً در سنت فرهنگی ایران، بزرگانی را می‌توان نام برد که از یک حیث در زمانه و جامعه‌ی خود «پیشرو» بودند و از حیثی دیگر فراتر از زمان و جامعه‌ی خود، تاریخ بشریت را تحت تأثیر خود قرار داده و جهت داده‌اند.

۲. پیش‌تر به این موضوع پرداخته شد که وجود چنین سازمان‌ها و نهادهایی برای تحقق توسعه و زندگی بهتر، که ماهیت آن را انسان پیشرو تشخیص می‌دهد، ضروری است.



هر جامعه شکل می‌گیرند و معنا می‌یابند. بنابراین تحقق این مفاهیم کاملاً ارزشی مستلزم پایداری و عطف توجه به ریشه‌های فرهنگی آن‌هاست.

اما مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که ارزش‌ها و مفاهیم فرهنگی ممکن است با قرائت‌ها و فهم‌های مختلفی در یک جامعه سروکار داشته باشد. کدامیک از این قرائت‌ها و فهم‌ها در شکل‌گیری سازمان‌ها باید مورد توجه قرار گیرد و چه تضمینی در موفقیت هر یک و یا عدم موفقیت دیگری وجود دارد؟ پاسخ در مسئله‌ی «اقناع» است. یعنی، به دلیل آنکه مسئله‌ی توسعه را امری اجتماعی معرفی کردیم، قرائت‌ها و فهم‌ها بسته به اینکه تا چه میزان قدرت اقناع اعضای جامعه‌ی تحت نفوذ سازمان را داشته باشند، می‌توانند موفق باشند. اگر قرائتی قدرت اقناع اکثریت اعضای جامعه را نداشت، موفقیت آن نیز محل تردید جدی خواهد بود. این اقناع عمدتاً با استدلال، آموزش و تبلیغ و یا تأیید گروه‌های ذی‌نفوذ و با عاملیت انسان‌های پیشرو پدید می‌آید. پس موجه است که ویژگی «اقناع‌کنندگی» را نیز به ویژگی‌های انسان‌های پیشرو بیفزاییم.

البته باید توجه داشت که اقناع، امری نسبی است؛ یعنی ممکن است در افرادی پذیرش بسیار بالا و در افرادی بسیار کم باشد؛ ولی به لحاظ عملی پذیرش و اقناع اجمالی برای تحقق اهداف سازمان کافی به نظر می‌رسد. گروه‌ها و افرادی هم که از اهداف و ارزش‌ها اقناع نمی‌شوند، قاعدتاً در مجموعه‌ی جامعه‌ی تعریف‌شده و تحت

حاکم بر این سازمان‌ها متأثر از ایجادکنندگان آن و متناسب با ویژگی‌های فرهنگی اجتماعی، سیاسی جامعه آن‌ها خواهد بود. اما چرا اهداف و ضوابط، فرآیندها و ابزارهای به‌کاررفته در این سازمان‌ها باید با ویژگی‌های فرهنگی جامعه متناسب باشد؟ این امر به آن دلیل است که توسعه امری اجتماعی و منوط به خواست افراد جامعه برای بهبود است و این افراد تحت آن فرهنگ غالب، خواست خود را بروز می‌دهند. ضمن آنکه تحقق بهبود امری است که به تحقق برخی مسائل در جامعه وابسته است و در جامعه ما با مفهوم توسعه مواجه‌ایم. برای توسعه نیز نیاز به مشارکت افراد جامعه هستیم. قاعدتاً این افراد دارای فهم، ارزش‌ها، ویژگی‌ها و بعضاً آرمان‌های مشترکی هستند که در کنار هم قرار گرفتن ایشان و مشارکتشان برای تحقق هدفی خاص، پذیرش و عمل در قالب همان فرهنگ تولیدکننده‌ی مشترکات را ایجاد می‌کند. از همین روست که سازمان‌هایی که از سوی افراد متولی بهبود در آن جامعه ایجاد می‌شوند نیز اگر خارج از فرهنگ جامعه‌ی تعریف‌شده، برای خود طراحی و رفتار کنند دچار تعارض و از بین رفتن مشارکت و در نتیجه عدم تحقق توسعه خواهند شد.

علاوه بر این باید دانست که توسعه و مفهوم بهبود و زندگی مطلوب، امری وابسته به اذهان هستند، یعنی این ذهنیت افراد است که بهبود را معنا می‌بخشد. زندگی مطلوب مفهومی ارزشی است و این مفهوم ارزشی مانند همه‌ی مفاهیم ارزشی در قالب فرهنگ‌های حاکم در



حال پرسشی قابل طرح است: با تمام این توصیفات و با فرض صحت و انجام آن‌ها، چه تضمینی برای دستیابی به اهداف سازمان در عمل وجود دارد؟ برای پاسخ لازم است مؤلفه‌هایی ذکر شود: برای تحقق واقعی اهداف، تعریف و شناخت درست مسائل و راه‌حل‌ها، تدبیر، عدم انحراف از اهداف و صداقت اعضاء و به ویژه عناصر اصلی سازمان امری ضروری است.

نفوذ سازمان قرار نخواهند گرفت. (این موضوع می‌تواند دلیل موجهی برای انتخاب «جوامع کوچک» به عنوان موضوع عملیات سازمان به شمار آید).

خلاصه آنکه «توسعه» نیازمند «مشارکت» و مشارکت نیازمند «زمینه‌های مشترک» و در عین حال «اقتناع» است. این سبب می‌شود که انسان‌های پیشرو در تشکیل سازمان، ناگزیر از انتخاب یک محدوده‌ی تعریف‌شده به عنوان جامعه‌ی تحت نفوذ باشند. این محدوده و جامعه‌ی تعریف‌شده زیرمجموعه‌ای از جامعه‌ی بزرگ و اصلی است که دامنه و حدود آن دقیقاً به میزان درجه‌ی همبستگی و پذیرش مشترکات فرهنگی، تناسبات اجتماعی (به عنوان زمینه‌سازی مشارکت) و درجه‌ی اقتناع دارد. گاهی این حدود در یک منطقه‌ی جغرافیایی هم‌ی شرایط را فراهم می‌بیند و گاهی هیچ مرز جغرافیایی قابل تعریف نیست. ولی ساده‌ترین و عملی‌ترین نوع تعریف حدود، تعریف جغرافیایی است. زیرا یک منطقه‌ی جغرافیایی که مجموعه‌ای از افراد را در کنار یکدیگر نشان می‌دهد حاکی از تناسب فرهنگی و اجتماعی افراد آن منطقه است؛ و بسیار محتمل است که تضادها و عدم تناسب‌های فرهنگی منجر به تغییر محل زندگی افراد ناهمگن از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر شده باشد و ما در یک منطقه عملاً همگونی سطح بالایی را شاهد باشیم.

البته شاید بتوان گفت که اقتناع به تنهایی نمی‌تواند کافی باشد بلکه «همدلی» افراد در تحقق اهداف سازمان نیز امری ضروری است.